



# تَبَيَّنَتْهُ سَبْرَانِغَشْتِي

نویسنده: موريس درونون

مترجم: لیلی گلستان

گروه نشر «ج» و «د»

۸۴۳	دروئون، مورس، ۱۹۱۸-۲۰۰۹	Druon, Maurice
۹۱۴	تیسو، سیزانگشتی / نویسنده مورس دروئون؛ مترجم لیلی گلستان - تهران: کانون پرورش	
ت ۳۹۶ د	فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۵.	
	۱۱۲ ص	
	شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱-۰۰۳۷۲-۶	
	فهرستویسی: فیبا	
	گروه سنی «ج» و «د»	
	۱. داستان‌های فرانسوی - قرن ۲۰. الف. گلستان، لیلی، ۱۳۹۵. مترجم: به کانون پرورش	
	فکری کودکان و نوجوانان، ج عنوان.	

این کتاب اولین بار در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسیده و به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۹۵ با ویرایش جدید منتشر شده است.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تیسو، سیزانگشتی / نویسنده: مورس دروئون / مترجم: لیلی گلستان  
 چاپ اول: ۱۳۹۵ / تعداد: ۵۰۰۰ نسخه / چاپ: تهران / ج: کاپی حقوق محفوظ است.  
 تهران، خیابان خالد اسلامبولی، شماره ۲۶ / تلفن: ۸۸۷۲۱۲۷۰ و ۹-۸۸۷۵۵۴۵  
 مرکز بخش: تهران، خیابان حسنیه، میدان حجاب، مرکز فروش و اشتراک / تلفن: ۸۸۶۲۱۱۵ - ۸۸۶۲۹۷۲  
 پست الکترونیکی: antesharat@kanon-parvarsh.com  
 شماره چاپخانه: ۰۰۱۱۵۰  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱-۰۰۳۷۲-۶  
 ISBN-978-600-01-0373-6  
 لطفاً نظر خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک برای ما ارسال کنید



## یادداشت نویسنده:

تیس‌تو یا انگشت‌های رویاننده تنها کتابی است که برای بچه‌ها نوشته‌ام و بدون شک تنها کتاب در نوع خودش است که تا به حال نوشته‌ام یا خواهم نوشت. کتاب «شاهان نفرین شده» را که می‌نوشتیم، برای این که میان دو فصل، نفسی تازه کرده باشم، خوشم آمد که دست به کار نوع دیگری از ادبیات بشوم. نوعی دیگر، که بسیار دور از نوشته‌های همیشگی من باشد.

وقتی کتاب را می‌نوشتیم، متوجه شدم که تفاوت تنها در شکل نوشتن است و عبارت‌پردازی‌ها، و مسائل اصلی همان مسائل همیشگی است. در واقع متوجه شدم که برای یک گروه بچه‌ی مشخص حرف نمی‌زنم، بچه‌هایی که برایشان می‌نوشتیم یا آدم بزرگ‌های آینده بودند یا بچه‌های روزگار گذشته. من در زندگی روزانم هرگز با بچه‌ها، بچه‌گانه حرف نزدادم. هیچ بچه‌ای را دست‌کم نگرفتم با این نگرانی که میل‌های فهمیدن حرف‌های من، خودش هم، خودش را دست‌کم بگیرد. وقتی کوچک بودم و با من با این نحن حرف می‌زدند خیلی ناراحت می‌شدم و به خودم حق می‌دادم این‌طور فکر کنم: «آقا را باش! برای این که حرف‌هاش را بفهمیم، می‌خواهد خودش را هم‌قد من جا بزند!» تیس‌تو هم، چنین شخصی دارد، شخصیتی که نمی‌تواند این‌را بپذیرد که آدم‌بزرگ‌ها با عقاید و افکار از پیش ساخته‌شده‌شان، دنیا را به او بشناسانند، و هنگامی که نگاهش را با دیدنی تازه، بر اشیاء و آدم‌ها می‌دوزد، آن وقت متوجه آدم‌بزرگ‌ها می‌شود که با عینک «عادت» به چیزها نگاه می‌کنند. اغلب این‌را

نمی‌تواند بفهمد که وقتی می‌شود با احساسات پاک، بهتر زندگی کرد تا با احساسات ناپاک، وقتی که می‌شود با آزادی، زندگی را بهتر گذراند تا با گرفتاری، وقتی با عدالت بهتر می‌شود زندگی کرد تا با استبداد، وقتی همه چیز با صلح بهتر است تا با جنگ، و بهتر بگوییم: زندگی با نیکی بهتر است تا با بدی؛ پس چرا مردم با هم کنار نمی‌آیند؟ کنار نمی‌آیند تا زندگی‌شان را به خوبی و خوشی بگذرانند؟ شخصاً در خود من، این روحیه از کودکی باقی مانده، و هنوز که هنوز است نتوانسته‌ام دلیل این چراها را بدانم.

تمام دوران کودکی به امید رسیدن به این آرزوی درست، و به امید معجزه‌ی بزرگ شدن، می‌گذرد و وقتی بچه‌ای بزرگ شد، اغلب فراموش می‌کند که چه کارها می‌خواسته بکند، و اگر هم فراموش نکند، آن را آگاهانه به فراموشی می‌سپارد. به همین دلیل هم چیزی اتفاق نمی‌افتد، فقط یک آدم بزرگ به جمع آدم‌بزرگ‌ها اضافه می‌شود، آن هم بدون پیش آمدن هیچ معجزه‌ای.

بخته، با تیستو یار بود و به یاری همین بخت است که فرشته شدن آغاز شد. تیستو این بخت را داشت که از کودکی تکلیف نه خودش بدهد و حرکتی در جهت درست بکند. حرکت تیستو با یاری گرفتن از گل‌ها آغاز شد. گل‌هایی که درست به کودکی و امید و پیمان می‌مانند. چه‌طور این مرد کوچک، این پیمان آدمی، توانست گل‌ها را به کار گیرد تا به نعل، به بچه‌های قدیم یادآوری کند که می‌توانیم بهتر زندگی کنیم؟ این همان چیزی است که قصه‌ی ما به شما می‌آموزد.

ولی این واضح است که تیستو بچه‌ای مثل همه‌ی بچه‌های دیگر نبود. این تفاوت را من در طی این ده سال - به وسیله‌ی دوستانی که تیستو برایم پیدا کرده، در هر سن و سالی که هستند - متوجه شده‌ام.

نوامبر ۱۹۷۶